

حافظه تاریخی و حکمت فراموشی در زندگی فردی و اجتماعی

نادر نورزائی

هایدلبرگ ، اپریل 2016

ای فراموشی کجائی تا به فریادم رسی
باز احوال دل غم پرورم آمد بیاد
بییدل

استن این عالم ای جان غفلت است
هوشیاری این جهان را آفت است
مولانای بلخ

مقدمه

در فصلنامه زمین¹ مقاله ای تحت عنوان: درستایش فراموشی و زیان خاطرات جمعی ، نوشته دیوید ریف به ترجمه خالد خسرو را خواندم که این نوشته ملهم از آن است. در نوشته دیوید ریف می خوانیم که چگونه حاکمان و جاه طلبان سیاسی حافظه تاریخی را وسیله قدرت طلبی خویش می کنند و ملت هارا به مقابل هم قرار می دهند. نویسنده به این نظر است که به خاطر آوردن گذشته های تلخ می تواند دستیار عدالت باشد ولی به صلح کمکی نمی کند. با وجودیکه فراموشی مطلق را از نگاه اخلاقی نمی پذیرد ، ولی به این باور است که هزینه های عفو و فراموشی کمتر از زنده نگهداشتن خاطرات جمعی تلخ است که به صلح پایدار کمکی نمی کند. نویسنده مثالهای از کشور هایی مانند اسپانیا بعد از فرانکو ، افریقای جنوبی ، ارجنتاین بعد از حکومت نظامیان و غیره می آورد تا به نفع فراموشی استدلال نماید. او همچنین جنگ یوگوسلاویای سابق و کشتارهای آن را موضوع بحث قرار می دهد که چگونه صرب ها حافظه تاریخی سقوط قسطنطنیه مسیحی بدست مسلمانان عثمانی را برای توجیه جنگ شان استفاده می نمودند. مساله فلسطین و اسرائیل یکی دیگر از مواردی است که نویسنده به آن پرداخته است. توسل به خاطره جنگ های صلیبی بوسیله بن لادن با رابطه به "جنگ علیه تروریسم" و کوشش به بسیج مسلمانان علیه غرب مثال دیگری از استفاده ابزاری از حافظه تاریخی را نویسنده مطرح می کند.

خالد خسرو با ترجمه این مقاله این موضوع را به بحث گذاشته است. او به این باور است که افرادی از آسیایون افغانستان به فراموشی خاطرات تلخ گذشته موافق اند و هستند هم کسانی که نظری دیگر دارند که در آینده به آنها پرداخته خواهد شد.

¹ <http://zameenmag.com/2016/03/21/2-جمعی-خاطرات-درستایش-فراموشی-و-زیان-خاطرات-جمعی>

در این نوشته من به این نظر ام که حافظه گروهی بخش مهمی از هویت انسان است و فراموشی اش به معنای ازدست دادن هویت است. پرداختن به زمان حال وی توجهی به تاریخ از شروع تجدید در غرب رو به رشد بوده و زمینه برای فراموشی هرچه بیشتر آماده شده است که خطری برای دست آورد های فرهنگی و معنوی بشر است. جهان امروز به شکل سرسام آوری در حرکت است. نسل های نوین وقت کافی ندارند تا فرهنگ و تاریخ خود را جذب نمایند. این روند در غرب چنان شگفت آور است که امروز جوانان غربی از تاریخ خود و جهان حتی ابتدائی ترین تصور را هم ندارند. نظام تولیدی سرمایه هر روز صدها "اسباب بازی نو" عرضه می کند و با مصارف هنگفت تبلیغاتی به جوانان تلقین می کند که اگر این وسایل را نداشته باشند آدم کاملی نیستند. در یک نظر سنجی از محصلان پوهنتون در امریکا معلوم می شود که بسیاری از آنها حتی نمی دانند که اولین رئیس جمهور کشور شان چه کسی بوده است. آنها حتی می گویند که این برای آنها اهمیتی ندارد که رئیس جمهور چه کسی بوده. آنها چنان در زمان حال زندگی می کنند که گذشته برای شان از هیچ ارزشی برخوردار نیست. چنین ملتی را سیاست مداران به آسانی می توانند با دادن اسباب بازی های نو مشغول نگهدارند و بر آنها حکومت کنند.

من در سال 2004 سفری به نیویورک داشتم و یک روز مهمان یکی از استادان قبلی ام بودم. او مرا به کافه ای در پارک کوچکی در عقب کتابخانه عمومی شهر دعوت به چای نمود. بعد از صحبتی با من درد دل نموده گفت: از امریکا و جهالت اش خسته شده است و می خواسته به ایتالیا مهاجر شود که واقعه 11 سپتامبر بوقوع پیوست و حالا مردم در اروپا به سبب حماقت های جورج بوش زیاد ضد امریکائی شده اند و او مجبور شده پلان اش را عوض کند. شکایت اش این بود که او محصلینی در پوهنتون دارد که سالانه بیش از 40000 دالر پول می دهند تا آنجا درس بخوانند ولی هنوز نمی دانند که افریقا یک کشور است یا یک قاره! آنها فقط به فکر پول پیدا کردن اند و نه به فرهنگ و ادب و نه به تاریخ و بشرشناسی علاقه دارند. به نظر او جاهلان بر امریکا حکومت می کنند و این برای او به مانند یک کابوس است.

از طرفی از کشورهای قدرتمند شکایت داشت که چگونه یک مشت مردم جاهل و قرون میانه ای را اجازه دادند بودای بامیان را تخریب کنند؟ او برای مدتی در هرات کار باستان شناسی نموده است و یک بشر شناس است. برایم گفت که از آن زمان یک صندوق از سفال های شکسته ریخته را دارد و می خواهد که آنها را به حکومت افغانستان پس بدهد. از من پرسید که آیا کسی به آنها علاقه خواهد داشت؟ من برایش توصیه نمودم که آنها را پیش خود نگهدارد تا حکومتی مردمی و با فرهنگ در افغانستان بوجود آید. وگرنه این سفال های باستانی را حاکمان خواهند فروخت!

همزمان با درک اهمیت تاریخ و حافظهٔ جمعی می توان از "فراموشی" به معنای بخشش در شرایط خاص صحبت کرد. ما نمی توانیم فقط با رجوع به عقلانیت ابزاری اعلان کنیم که بخشی از تاریخ رنج هارا به فراموشی بسپاریم ، ولی می توانیم با پردازش به رنج ها در یک بحث عمومی در سطح جامعه و بعد از "ماتم داری لازم" گروه های متخاصم قبلی همدیگر را عفو نمایند و باهم نیروی خود را روی ساخت و ساز کشور متمرکز کنند و گذشته هارا نشخوار نکنند.

فراموشی

فراموشی تاریخ درازی دارد. هومر ، شاعر یونانی ، در اودیسه اش در فصل (شعر) نهم از این حکایت دارد که چگونه به اثر باد های شدید اودیسیوس ، قهرمان جنگ ترووا و افراد اش در برگشت به خانه اش ایتاکا به جزیرهٔ لوتوس خوران می رسند. او دو نفر از پیش قراولان را می فرستد تا کشف کنند که به کجا آمده اند. اهل جزیره از آنها خوب پذیرائی می کنند و به آنها میوهٔ درخت لوتوس را می دهند. بعد از آن این پیش قراولان همه چیز را فراموش می کنند و دیگر نمی خواهند برگردند. اودیسیوس مجبور می شود آنها را به زور به کشتی ها برگرداند. هسیود ، شاعر معاصر هومر هم از نیموسینه ، الههٔ یادآوری و خواهرش لته ، الههٔ فراموشی صحبت می کند. او به این باور است که اگر فراموشی غم ورنج را نابود کند بهتر از یادآوری است که رنج به بار آورد.

در جهان مدرن ، انقلاب فرانسه کوشید که حافظهٔ تاریخی رژیم کهن را کاملاً نابود کند. تمام دارائی کلیسا را انقلاب سرمایهٔ ملی اعلان نمود. از این رادیکال تر هم تغییر تقویم گریگوریانی بود. پاپ گریگوریان سیزدهم ، در سال 1582 از تقویم جولیان 11 روز را کم کرد. ولی انقلابیون فرانسه از او هم رادیکال تر بودند و خواستند که اصلاً زمان را کاملاً غیر مسیحی کنند. مجلس ملی فیصله نمود که سال 1792 به سال 1 تغییر یابد و حتی اسم ماه ها از آن به بعد سپتمبر ، اکتوبر ، نومبر و غیره نه ، بلکه ونديمير ، برومير ، فریمیر و غیره تعیین شد. تکیهٔ جزمی به عقلانیت ابزاری در انقلاب فرانسه به گیوتین انجامید که گوته ، شاعر نامدار آلمانی در مقدمهٔ فاوست (پیشگفتار در آسمان) چنین به کنایه از زبان میفستافولس خدا را مخاطب قرار می دهد و می گوید: انسان کمی بهتر زندگی می کرد اگر تو جلوهٔ نور آسمانی را به او نمی دادی. او به آن عقل می گوید ولی از هر حیوانی حیوان تر است. برای خواننده ای که آلمانی می داند جملات اصلی را در ذیل می آورم:

Ein wenig besser würd er leben, / Hättst du ihm nicht den Schein des
Himmelslicht gegeben; / Er nennts Vernunft und braucht allein, / Nur
tierischer als jedes Tier zu sein.

استعارهٔ زدودن حافظه با انقلاب فرانسه با مفهوم پیشرفت در غرب همراه بوده است. یعنی جهت یابی عمده را آینده نگری تشکیل می دهد و گذشته هر روز ارزش اش را ازدست می دهد. با ظهور جامعهٔ معلوماتی قرن بیست و یکم ، سیستم های دیجیتال تاسیسات سنتی حافظهٔ جمعی مانند کتابخانه ها ، تیاترها ، موزیم ها و غیره را به حاشیه می رانند. مدت حفظ داده ها در سیستم های

دیجیتالی محدود تر از سیستم های سنتی است. امروز کتاب های 700 ساله را می تواند خواند ولی هیچ کس نمی داند یک سی دی که موسیقی ویا نوشته رویش ثبت شده چند سال عمر می کند. قرار معلوم عمر سی دی از چند دهه تجاوز نمی کند. گذشته از این ، تخنیک ها و وسایل و فورمات های دیجیتالی به سرعت سرسام آوری در حال تغییر اند. بی بی سی اذعان کرده که بخش بزرگی از ویدئو های شروع تلویزیون دیگر در دسترس نیست. امروز هیچ کمپیوتری داده هایی را که روی **کومودور 64** (یک مدل از اولین کمپیوتران روی میزی شروع دهه هشتاد میلادی) وجود دارد را خوانده نمی تواند. سیستم های دیجیتالی در حقیقت رسیدن اودیسیوس به جزیره لوتوس خواران است بدون تکت بازگشت. احتمال ازدست رفتن مصنوعات فرهنگ بشری با تخنیک معلوماتی مدرن امروز مطرح است و هنوز راه حل جامع وقانع کننده برایش ارائه نشده است. گرچه پیشنهاد شبکه های ذخیره سازی storage area networks مطرح است ولی فعلاً یک اتوپی ست. برای اینکه شبکه های ذخیره سازی عملی شوند ، باید کاپی از داده های روی سرور های توزیع شده در تمام دنیا به طور متواتر و دوره ای انجام شود. پیش فرض این کار این است که همه تولید کننده گان وسایل ذخیره داده ها از یک معیار برای شبکه های ذخیره سازی پیروی کنند. موضوع معیاری سازی فورمات ها و تخنیک های دیجیتالی در سطح جهان مشکل بزرگی در دنیای دیجیتالی ست که بحث اش را ادامه نمی دهم.

کتاب سوزی های نازی ها ، بوداشکنی های طالبان و نابودی قبور و آثار تاریخی بدست داعش همه نوعی تنفر از گذشته و کوشش به فراموشی تاریخ است. انسان بدون تاریخ هویت اش نا معلوم و آینده اش بی چشم انداز است و ساده تر می تواند فریب داده شود.

فراموشی در زندگی فردی

تصور کنید که هرچه در زندگی دیده ، شنیده و تجربه کرده اید همیشه در حافظه فعال شما حاضر باشد. آیا زندگی عادی برای شما ممکن خواهد بود؟ زندگی بدون فراموشی مصیبتی بزرگ است. اگر ما بی اعتنائی پری رویان ، بی وفائی دوستان ، مرگ عزیزان ، جفا و پیمان شکنی های معاشران را همیشه به خاطر می داشتیم ، یقین که زندگی برای ما نا ممکن واعتماد و رابطه گیری مجدد با مردم برای ما میسر نبود. خوشبختانه تطوریولوژیک وبافت روانی ما فراموشی و ظرفیت آنرا به ما بخشیده اند و ما را با حافظه کوتاه مدتی مجهز نموده اند که از فراخنای کمی برخوردار است. برای اینکه حافظه کوتاه مدت ما می تواند تعداد معدودی از "معلومات" را در پنجره آگاهی ما نگهدارد. این تعداد 7 مثبت / منفی 2 واحد "معلومات" است. یعنی با وجودیکه مغز ما در هر ثانیه می تواند حدود 143 میگابایت را زیر آستانه ای پردازش دهد ، ظرفیت حافظه کوتاه مدت ما بیش از چند درجن بایت نیست. ولی حافظه دراز مدت ما در عمل تجارب و یادگیری های تمام دوران زندگی ما را به نوعی ذخیره می کند که بدون این حافظ ما نمی دانیم که ما کیستیم. حافظه خود نوشت ما در حقیقت روایتی از حافظه درازمدت را بدست ما می دهد و هویت ما را ممکن می سازد.

برای کنجکاوان که 143 میگابایت از کجا می آید ، در ذیل محاسبه رابدهست می دهیم:

دو ونیم میلیون فیبر عصبی (حسی) از حاشیه بدن و اعضای درونی به سیستم مرکزی مغز معلومات را انتقال می دهند. یک ونیم میلیون فیبر عصبی (حرکی) از مغز به حاشیه و اعضای درونی می روند. هر حجره عصبی می تواند 300 بار در ثانیه فیر کند. جمله فیبر ها 4 میلیون می شوند که اگر ضرب 300 شوند مساوی ست به: 1200000000 بیت. چون 8 بیت یک بایت می شود ، اگر این عدد را به 8 تقسیم کنیم می شود: 150000000 بایت. اگر این عدد را تقسیم 1024 کنیم می شود: 146484375 کیلو بایت. اگر این عدد را دوباره تقسیم 1024 کنیم می شود: 143 میگابایت.

همانطور که عدد 1000 کیلویی اعداد اعشاری ست که پایه اش 10 است. عدد 1024 کیلویی اعداد دیجیتالی ست که پایه اش 2 می باشد

الکساندر لوریا ، روانشناس نامی روس به "مریضی" بر خورد که نمی توانست چیزی را فراموش کند! او این شخص را که **سالمون شرشیفسکی** نام داشت از سال 1920 تا 1950 یعنی 30 سال مشاهده نمود و به او نام استعاره **س** را داد. نتیجه این مشاهدات را در کتابی کوچک به نام **ذهن یک نیمونیست** به نشر سپرد. نیمونیست ها کسانی اند که یک مهارت ذاتی برای حفظ اشیاء دارند. مثلاً لوریا یک فورمول بسیار بلند و پیچیده بی معنای ریاضی را ساخت و به او داد. بعد از چند بار مشاهده فورمول و بستن چشمان اش ، **س** توانست بعد از 7 دقیقه آنرا به یاد آورد. بعد از 15 سال آقای **س** قادر بود تا این فورمول را بدون اشتباه به یاد آورد! آقای **س** زندگی خوشی نداشت و به خاطر همین حافظه استثنائی نمی توانست روابط عادی با دیگران برقرار کند. تصاویر از دیگران و حوادث همیشه در تداخل باهم قرار می گرفتند. او اشتیاق داشت بتواند فراموش کند ولی قادر نبود چیزی را فراموش کند. ظرفیت فراموشی یکی از نیاز های انسان است و بدون آن زندگی فردی مختل می شود. کسانی که مانند **شرشیفسکی** نمی توانند فراموش کنند را نمی توان آدم های "نورمال" خواند.

نقش عوامل عاطفی در فراموشی

حوادثی که برای ما از اهمیت عاطفی ، چه مثبت و چه منفی ، برخورداراند ، معمولاً فراموش نمی شوند. برای اینکه ما درباره آنها صحبت می کنیم و با نزدیکان خود و یا برای خود این حوادث را بازگوئی می نمائیم و در موردشان فکر می کنیم. به اثر تکرار ، این حوادث در حافظه ما جا می افتند. اگر با توسل به هر شگردی ، ما موفق شویم حوادث نا گوار را ، بدون پردازش لازم به آنها ، فراموش کنیم ضرورتاً از شر شان خلاص نشده ایم. آنها به شکل علائم مرضی و روانتنی می توانند به سراغ ما آیند. روش مهم هم در روانکاوی فردی پردازش به فراموش شده هاست. وقتی فراموش شده های ناگوار را دوباره به یاد آوردیم (همراه با پردازش عاطفی) و آنها را در زمینه زندگی امروزین خود جا سازی کردیم و روایتی دیگر از آنها ساختیم ، آنوقت است که از شر شان نجات یافته ایم. اگر این

یافته روانکاوی را به اجتماعات و گروه ها انتقال دهیم ، به این نتیجه می رسیم که ملت ها هم حوادث ناگوار تاریخی شان را باید یاد آوری کنند و به آن پردازند تا بتوانند روایتی نوین را به جای خصومت های پیشین مطرح نمایند.

درافغانستان عادت بر این است که گذشته ها گذشته و باید فراموش شوند. ولی ما گذشته هارا نمی توانیم با یک استدلال منطقی فراموش کنیم چون گذشته ها همراه با رنج های عاطفی ست که به آسانی فراموش نمی شوند و نمی توان از مردمی که بر آنها بدون دلیل ظلم شده است و ستم دیده اند انتظار داشت که همه چیز را فراموش کنند ، بخصوص وقتی مشاهده می کنند که همان ظالمان بر اریکه قدرت تکیه زده اند و بر آنها حاکم اند. به همین دلیل باید همه گروه ها و اقوام کشور ، که بدون شک هر یک بر دیگری ظلمی را مرتکب شده است ، در یک "رواندرمانی جمعی" شرکت کنند و به ظلم شان اذعان نمایند ، ماتم داری کنند ، و همدیگر را عفو نمایند. در این شرایط است که زندگی بدون نشخوار گذشته های تلخ محتمل تر می شود.

برای محقق شدن چنین "رواندرمانی جمعی" نیاز به رهبران مدبر و متعهد است. چون رهبران و حاکمان اند که بیشترین سوء استفاده را ازحافظه جمعی ملت ها می کنند. آنها اند که گذشته های ناگواررا نشخوار می کنند تا مردم را برای اهداف خود بسیج نمایند. اگر رهبران بتوانند در یک اجماع ملی مسائل گذشته را مطرح کنند ومسئولیت را بپذیرند ، می توانند به روایتی نوین گروهی دست یابند. بدون پردازش به این مسائل ، احتمال این که کسانی برای اهداف شخصی ویا گروهی خود حافظه تاریخی را ابزار رسیدن به قدرت سازند وجود دارد.

البته تدابیر سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی معینی هم لازم است تا بخشش بعد از "ماتم داری لازم" و مسئولیت پذیری بتواند از ابزارسازی گذشته های تلخ جلوگیری نماید. تامین عدالت اجتماعی ، رفاه اقتصادی ، فرهنگ سازی درراستای تسامح و دیگر پذیری ، اصلاح لازم نظام تربیتی وغیره عوامل ضروری برای استمرار تاثیر عفو متقابل است.

روشنفکران و جامعه مدنی هم در این راستا نقش مهمی می توانند بازی کنند. متاسفانه روشنفکرانی که جاه طلبی سیاسی دارند خود شان در این ابزار سازی حافظه تاریخی دخیل اند و هرچه بیشتر گذشته های ناگواررا مطرح می کنند ، نه برای پردازش وساخت روایت نوین ، بلکه برای تحریک وتشویق مردم به شدت دادن به اختلافات. آنها وظیفه وصل کردن را انجام نمی دهند ، بلکه برای فصل کردن آمده اند.